

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در انفاقات شرعی چه واجب چه مستحب به فطریه توجّه خاصی شده که حتّی برخی از فقها یا عرفای در لباس به‌عنوان فقیه، مثلاً حضرت نورعلی‌شاه، تأکید فرمودند که فطریه به‌دست صاحب وقت، به‌اصطلاح، امام زمان در دسترس بود، به شخص امام زمان داده بشود و حتّی در این تأکید فقه در احکام شرعی گفتند که بر بچه‌ای که تازه به‌دنیا می‌آید این وظیفه هست و حتّی خیلی موارد هست، موارد دیده شده که روی تأکید بسیاری که بر این دارند مثلاً در یک خانواده پدر می‌بیند صد هزار تومان باید فطریه بدهد چون خودش و همسرش و بچه‌هایی تحت کفالت او هستند ولی نمی‌تواند همه‌اش را بدهد. این فطریه را آنقدری که دارد بدهد، بگوید مابقی‌اش بر ذمه‌ی من باشد، می‌گویند ذمه‌ات، در مقابل مثل خودت باید مشغول بشود بنابراین، این پول را یک سکه‌ای، یک چیزی، می‌دهی به پسرت به‌عنوان قسمتی از فطریه، پسرت همان را به تو برمی‌گرداند قرضی می‌دهد، دیدید اینکه دست به دست می‌کنند آقایان، بعد که آن را به تو دادند تو دومرتبه آن را می‌بخشی. دیگر برای اینکه آن دفعه‌ی اوّل از مال تو رفته بیرون، دومرتبه آمده داخل، از مال تو شده. بعد باز خودت چون مال پیدا کردی باید فطریه‌ات را بدهی، می‌دهی، حالا اینها بعضی‌هایش، نمی‌شود گفت همه‌اش، بعضی‌هایش، صحنه‌سازی‌هایی است که در اسلام از آن خبری نیست ولی منظور اینطوری است.

منتها اینجا من برای اینکه تبدیل به ریاکاری و عرضه‌ی بیجا نشود، آن قسمت را که ببخشد به پسرش و بدهد به این، این هم... ان شاءالله با اجازه‌ی خداوند با اجازه‌ی شما که اجازه‌ی خداوند است، فعلاً کنار می‌گذاریم، صرف‌نظر می‌کنیم یعنی به هراندازه که فطریه‌اش را می‌توانند بدهند و آنچه نمی‌توانند بدهند هم بر ذمه‌شان باشد و حتماً به موقع خودش ان شاءالله بدهند.

فطریه هم اصلش یعنی این جهت است: فطر، یعنی فطرت. خود همین، مالیات دارد می‌گویند که خداوند این وجودت را یعنی این بدن را و این هویت دنیایی تو را داده به این شخص، به هرکسی، هر جاندار، هر انسانی خودش یک بدن است که خداوند روح را به او بخشیده، داده. در این تاریخ این کار شده. بالاترین نعمتی که خداوند می‌دهد، همین نعمت وجود است یعنی هرکدام ما، هر انسانی فکر می‌کند اگر وجود نداشت، هیچ نعمت دیگری برایش فایده نداشت و هیچ تکلیفی هم بر او نبود، برای اینکه وجود ندارد. پس این نعمت وجود که به‌اصطلاح تازه خداوند داده، شکر این نعمت واجب است. اما مبلغش نمی‌دانم چی باشد چون بستگی به احکام شرع دارد، به احکام فقهی دارد که هم مفصل است هم جایش نیست اینجا صحبت بشود. من هم آنطوری که یک مجتهد درجه‌ی یک بلد است، بلد نیستیم. بنابراین به همین اکتفا می‌کنیم همه‌ی آقایان فقرا، به همان اعلانی که شده رعایت کنند.

در واقع این یک حسنی هم که دارد در خود ماه رمضان و احکامی که به‌مناسبت آن شده، خداوند خواسته است عادات داخلی ما را عوض کند، یک عادت ولو همیشه نباشد. آیات قرآن را توجّه کنید. در بیشتر مشرکین و کفار وقتی به آنها می‌گویند چرا این کار را می‌کنید؟ خدا را بپرستید. می‌گویند ما همان کاری را می‌کنیم که پدرانمان کردند یعنی عادت دارند. به‌نظرم به حضرت نوح عرض کردند که آیا تو آمدی که ما از خدایانی که پدرانمان داشتند و اجدادمان داشتند و به آنها احترام می‌گذاشتیم دست برداریم، تو می‌خواهی آنها را عوض کنی؟ ما به یکی دیگر عادت کنیم؟ نه. این عادت در بسیاری موارد، اینکه مثل زندقه

می‌گویند که عادت، فطرت ثانوی است یعنی زیاد که بماند، تکرار عادت، مثل فطرت می‌شود. البته نگذاریم تا به یک عادت، عادت کنیم. یکی از فلاسفه که حقوق‌دان هم هست در اخلاق اجتماعی که فرض دارد، مثلاً یک فرزند فرضی به نام امیل را می‌خواهد تربیت کند. این امیل را می‌خواهد مطابق نظریه‌ی خودش تربیت کند، می‌گوید به این امیل هیچ عادت‌ی نباید داد الا اینکه عادت کند که به عادت‌ی معتاد نشود... حالا در اینجا آن اندازه نه، ولی به اندازه‌ای که عادت گذشته و کار اجدادمان، پدرانمان افسار نباشد برای ما که ما را این طرف، آن طرف بکشاند. به این جهت خواسته در این یک ماه آن عادت‌های گذشته را افسارش را پاره کنند به ما بگویند خودت فکر کن چه کار بکنی؟ بهر جهت امیدوارم چه برای آنهایی که قدرت و امکانات روزه گرفتن بود، چه آنهایی که نبود، در این ماه مجال داشته باشند که در این زمینه‌ها فکر کنند و خودشان را عادت بدهند. ان شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۳۹۱/۵/۲۸، جلسه برادران ایمانی)

این تقسیم بندی‌هایی که در امور معنوی می‌کنند، حتی عرفانی هم نه، چیزهایی مثلاً در روانشناسی که مربوط به روان است چون مسایل جسمی قابل تقسیم است. می‌گوییم مثلاً یک کیلو با دو کیلو فرق دارد، جنسش هم اگر یکی باشد فرق نکند یک کیلو غیر از دو کیلو است. هر چیزی مشخص است ولی در مسایل معنوی اینطور نیست. به قولی رسم است، همه می‌گویند و رسم بدی است (این را هم بدانید) مثلاً به بچه‌ها می‌گویند بابات را بیشتر دوست داری یا مامانت را؟! اگر آن بچه بزرگ باشد می‌گوید به شما چه! ولی بچه گیر می‌کند به خصوص اگر پدر و مادرش هر دو حاضر باشند این نمی‌داند چه بگوید از همان اول در مسایل معنوی به این طریق تخم تفرقه کاشته می‌شود حالا پدر و مادر تهییج می‌شوند می‌گویند من را دوست داری؟ می‌گوید: بله. این اسباب بازی را هم دوست داری؟ می‌گوید: بله. من را بیشتر دوست داری یا این اسباب بازی را؟ نمی‌داند چه بگوید هنوز در مرحله‌ای نیست که بین اسباب بازی و دوستی که دارد تشخیص بدهد و اینها را از هم جدا کند و حال آنکه محبت‌ها، دوست داشتن‌ها خیلی متفاوت است. همینطور در تقسیم‌بندی مراحل و منزل‌های سلوک، می‌گویند منزل اول حیرت است، منزل دوم تحریک یعنی تحرک...، آخر این را هم بدانید این یک تقسیم‌بندی است، بعضی‌ها می‌گویند چهل مرحله است بعضی‌ها می‌گویند صد مرحله است اینها به همین دلیل است که نمی‌شود تعیین کرد، حد ندارد برای اینکه حد عبارت از این است که بتوانید دیواری بکشید از اینجا به این طرف یک چیز است از اینجا به آن طرف یک چیز دیگر است ولی در روحیات خودتان که نمی‌توان دیوار کشید چند نفر را دوست دارید، پدر، مادر، برادر، شوهر، فرزند، کتابتان، درستان، همه‌ی اینها، همه رقم هست. در اینجا تقسیم‌بندی نمی‌شود کرد البته عملاً در بعضی مواقع شخص ناچار است که وقتی بین دو کار هست کاری را که در نظرش مهمتر است آن را انجام می‌دهد ولی دفعه‌ی دیگر ممکن است آن را انجام ندهد یکی دیگر را انجام بدهد. تقسیم‌بندی در مورد مراحل سلوک هست مهمترین مسأله، حیرت است حیرت آن جنبه‌ی اول است اینهایی که تقسیم‌بندی می‌کنند می‌گویند چون بشر، آن کسی که می‌خواهد در راه سلوک بیاید، اولش از حیرت شروع می‌کند؛ یعنی نمی‌داند چه کار کند یک

چیزی می‌خواهد. اولاً که نمی‌داند چیست که می‌خواهد، بعد اگر هم دانست چیست باز هم دچار حیرت است که این چطوری است به قول آن شعر که می‌گوید:

چشم باز و گوش باز و این عما حیرتم از چشم‌بندی خدا
 عما یعنی کور؛ چشمش باز است گوشش هم باز است ولی کور است. تازه این را به حیرت برمی‌گرداند. بعضی‌ها مشخصاً در این مرحله‌ی حیرت که وارد شدند می‌مانند. توفیق اینکه از این مرحله در بیایند را (تقریباً) ندارند. خیلی از ریاضی‌دان‌های قدیم دچار همین بودند، یکی از آنها خیام است. اشعار خیام را همه می‌خوانید. اشعار خیام را در خود ایران به خصوص (حالا که در همه‌ی دنیا) می‌شناسند. خیام یک علمی دارد که برای ما محسوس نیست ماه چطوری می‌گردد؟ به من چه یا به تو چه، همه‌ی اشعار خیام را که می‌بینید بر این مبنا است که گردش افلاک و گردش این ستارگان با چه حسابی است البته حساب هم دارد، درست است همین تقویم که ما می‌گوییم امروز بیست و نهم ماه رمضان است امروز چندم مرداد، اینها را مرهون خیام هستیم ولی خیام را یادمان رفته خیام را دیگر نمی‌شناسیم آن رباعیاتش را می‌شناسیم چون به دل ما یک خرده می‌چسبد. قدیم می‌گفتند که این گردش افلاک موجب می‌شود که سرنوشت ما تعیین شود یعنی در واقع این افلاک است که ما را می‌گرداند. خیام اگر از این طرف درس می‌خواند که نجوم به اصطلاح علم است، از آن طرف درس می‌داد و درس می‌خواند که حساب سیاره‌ها چطوری می‌روند چطوری می‌آیند؟ در چه فاصله‌ای می‌روند؟ بعد گردش ستارگان. اگر تعیین سرنوشت ما به دست سیارات است پس به دست خودمان نیست اختیاری نداریم ولی خیام از آن طرف می‌خواند که ما اختیار داریم درس‌های فقهی و... را می‌خواند که ما اختیار داریم از آن طرف می‌رفت داخل آزمایشگاه به آسمان نگاه می‌کرد می‌گفت ما اختیار نداریم آنوقت مثلاً این رباعی را می‌گفت:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی حکمی که قضا بود ز من می‌دانی
 این پنهانی‌اش که می‌گوید علامت حیرت است جرأت هم نمی‌کند بگوید قضای الهی بر این است که این ستاره در این فاصله بگردد فلان جا برسد این حکمش را خداوند قضای الهی شده ز من می‌دانی؟ (این افلاک می‌گویند) نه اینطور نیست. سیاره می‌گوید:

در گردش خویش اگر مرا دست بُدی خود را برهاندمی ز سرگردانی
 سیاره می‌گردد، به آخر دایره می‌رسد، دومرتبه می‌گردد، دومرتبه می‌گردد سرگردانی است می‌گوید: من گردش خودم دست خودم نیست اگر بود که خودم را از سرگردانی نجات می‌دادم، اینجا خیام دچار حیرت می‌شود. همینطور بعد می‌گوید:

گر برفلکم دست بُدی چون یزدان برداشتم من این فلک را ز میان
 از نو فلکی دگر چنان ساختمی که آزاده به کام دل رسیدی آسان
 آزاده هم یعنی همانی که امام حسین هم فرمود اگر دین ندارید آزادی داشته باشید البته نه اینکه هر کسی که اسمش آزاده است.

<p>بند، هفتم از بیانی اوّل فروردین ۱۳۹۰ شمسی</p>	<p>برگزاری مراسم سالگرد اقطاب بزرگوار سلسله که بیش از یک قرن است در بین فقرا معمول می‌باشد، کاری پسندیده است و هدف اصلی از این مراسم آن است تا از خدمات و زحماتی که آن پیشوایان در راه هدایت و تربیت بندگان خدا تحمل نموده و با تمام توان خود لوای ولایت را برافراشته و چراغ پر فروغ فقر را روشن نگه داشته‌اند، یادآوری شود و رویه‌ی آنان سرمشق ما قرار گیرد که در این صورت روح آنان شاد می‌گردد. در این مراسم یا شرح حال آنان خوانده شود یا فقرا می‌توانند از نوار سخنرانی‌های مجالس تهران تهیه و استفاده نمایند و نیز در مورد اطعام هم با توجه به تورم اقتصادی و گرانی می‌توانند با مشورت با هم به صورت مشارکتی و به دور از هرگونه اسراف و افراط و با نهایت سادگی و بدون تشریفات برگزار نمایند.</p>	<p>۱۲۱ یادآوری قسمتی از بیانی‌های حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علی‌شاه)</p>
---	--	--

این مسأله‌ی حیرت است البته در حیرت نباید ماند، کوشش می‌کند مثلاً زندگی خودم را می‌بینم می‌گویم که نه جبر است، نه اختیار است نه ستارگان این طرف و آن طرف می‌روند سرنوشت من را تعیین می‌کنند. من به میل خودم می‌توانم تعیین کنم. همیشه در این حالت می‌مانیم مثل کشتی که روی دریای طوفانی، دریای مواج هی می‌رود بالا، می‌آید پایین تکان می‌خورد من تا وقتی در این کشتی هستم تا وقتی در این دنیا هستم و در این کشتی یعنی هستم این موج‌ها هست تا وقتی در این دنیا هم هستم این حیرت هست اگر فکر کنیم. منتها با همین حیرت باید ساخت. بعد هم این حیرت یک حالی است که در تمام مراحل سلوک می‌تواند کسی داشته باشد البته حالات دیگر هم همینطور است قاطی است یعنی یکی که در مرحله‌ی (فرض کنید) هفتم است می‌تواند بعضی حالات مرحله‌ی ششم را هم داشته باشد یعنی برایش پیدا می‌شود نه اینکه خودش می‌تواند داشته باشد به همین جهت هم هست که اینکه می‌گویند هیچیک از اولیاءالله، هیچیک از مردان خدا به هر جهت یکسره یک حکم قطعی ندادند، در مورد اولیاءالله خداوند مقدر کرده است که خود شخص درجه‌ی خودش را نبیند به چند دلیل، اولاً اگر بدانند، بفهمند دیگران هم می‌فهمند خودش هم درجه‌ی دیگران را می‌فهمد نسبت به بعضی‌ها تکبر می‌کند که می‌گوید مثلاً من سرهنگ هستم تو سروان باید به من سلام کنی، نسبت به بعضی‌ها در عبادت هم غرور پیدا می‌کند می‌گوید او خیلی زحمت می‌کشد، به این جهت مصلحت سالک این است که خودش نداند در چه حالتی است.

این مصلحت در جایگاهی ظاهر می‌شود که بعضی نامه‌هایی هم دارم می‌گوید: من از وقتی درویش شدم تکامل پیدا نکردم چیزی ندیدم. نباید بفهمی که تکامل پیدا کردی. کسی آمد پیش طیب، طیب دستور داد گفت مثلاً صبح‌ها نان و پنیر بخور این می‌گوید صبح‌ها نان و پنیر اگر داشتم می‌خورم اگر نداشتم ولش کن چیز دیگری می‌خورم. این نشد وقتی گفته صبح‌ها نان و پنیر بخور، اگر می‌خواهی کار آن دکتر به نتیجه برسد باید همان نان و پنیر را بخوری آنچه دستور داده شده اجرا کنی. این خودش مرحله‌ای است که همه باید داشته باشند دستوری است که باید اجرا کنند این است که نپرسید یعنی نخواهید که بدانید. البته یک حالتی هست نه برای خاطر خود آنها برای خود شخص می‌فهمد و بعد هم ممکن است یکی درجات عالی دارد می‌گویند که دیگران هم احترامش کنند و هم یاد بگیرند ولی این چیزی نیست که همیشگی باشد بنابراین اینطور سوالات اصلاً به خاطرتان نیاید هرچه هستید بگویید خدایا:

سراسر همه عیبیم تو دیدی و خریدی زهی کاله‌ی پر عیب، زهی لطف خریدار اینجا یک مثل تقریباً جوکی، مرحوم دکتر آزاده برادرم طیب بودند می‌گفتند: یک خانم مریضی آمد پیش من و دیدم نشست و هیچی نمی‌گوید گفتم: خانم کجایت درد می‌کند؟ گفت: من که طیب نیستم، تو طبیعی تو بگو کجایم درد می‌کند و حالا گو اینکه این حرف در اینجا مسخره است ولی ما هم همیشه به طیب خودمان خداوند همین را می‌گوییم: خدایا نمی‌دانم کجایم درد می‌کند نمی‌دانم نقصم چیست، عیبم چیست، هرچه دیدی، تو دیدی و خریدی، درستش کن. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه ۱۳۹۱/۵/۲۸، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب علیشاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی شرح رساله شریفه نذملح / شرح فریاشات حضرت تجاود (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الخیة) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده، حقوق مالی و غیره، رفع شبهات بازنه‌هایی از بیانات) / کتابت عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ بر نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.